



دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین
دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی
گروه فلسفه و حکمت اسلامی
پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد
با عنوان:

نقد و بررسی منطق مشاء از دیدگاه سهروردی

استاد راهنما: دکتر رضا رسولی شریانی

استاد مشاور: دکتر محمد صادق زاهدی

نگارنده:

اعظم عطائی

تابستان ۹۰

چکیده

پر واضح است که شیخ شهاب الدین سهروردی، در زمینه منطق، در بخش تعریف، قضایا، قیاس، برهان و مغالطات به نوعی آرای مشائیان را مورد نقد قرار داده و نوآوری‌هایی داشته است، او قاعده مشائیان را در باب تعریف نقض کرده و نقدهایی به آن وارد کرده است؛ زیرا مشائیان معتقدند تعریف حقیقی یعنی حد، متشکل از جنس و فصل، که ذات اشیاء را تشکیل می‌دهد ولی سهروردی می‌گوید: نمی‌توان به ذات اشیاء دست یافت. همچنین او همه قضایای موجهه را به قضیه ضروریه و نیز همه قضایای محصوره سالبه را به موجهه برمی‌گرداند. سهروردی نشان می‌دهد که میان سالبه محصله با موجهه معدوله تفاوتی نیست و تمامی ضروب منتج قیاسی را به ضرب اول از شکل اول ارجاع می‌دهد.

وی همچنین در برهان و مغالطات نیز نظری داشته است: برهان، قیاسی است که تمام مقدمات آن از یقینیات و بدیهیات تشکیل شده است. اقسام بدیهیات که در نزد مشاء به شش دسته تقسیم می‌شود، سهروردی این اقسام را به سه دسته تقلیل داده که عبارتند از: اولیات (فطریات را داخل در اولیات)، مشاهدات و حدسیات (تجربیات و متواترات را داخل در حدسیات می‌داند). و در مغالطات نیز نظر خود را در مورد انواع مغالطات به صورت پراکنده مطرح کرده است.

سوال یا دغدغه اصلی در این پایان‌نامه این است که آیا فقط نام اصطلاحات در منطق سهروردی با منطق مشاء فرق دارد یا او دیدگاه‌های متفاوت با مشاء نیز داشته است؟ به عبارت دیگر نوآوری‌های شیخ اشراق در منطق چیست؟

نظام فکری سهروردی از جمله اندیشه‌های منطقی او تاکنون به طریقی نظام یافته بررسی نشده است و نوشته حاضر تلاشی برای رفع این نیاز است.

واژگان کلیدی: منطق تعریف، منطق قیاس، منطق قضایا، برهان، مغالطه، منطق سهروردی، منطق مشاء

فهرست مطالب

چکیده ا

فصل اول: مقدمه و کلیات

۱ - ۱ - مقدمه ۲

۱ - ۲ - تعریف مسأله ۳

۱ - ۳ - سوال‌های اصلی تحقیق ۴

۱ - ۴ - فرضیه‌های اصلی تحقیق ۴

۱ - ۵ - اصطلاحات تحقیق ۴

۱ - ۶ - سوابق پژوهشی موضوع ۹

۱ - ۷ - بیان روش و مراحل انجام کار ۹

فصل دوم: منطق تعریف

۲ - ۱ - علم و معرفت ۱۱

۲ - ۲ - دلالت ۱۲

- ۲ - ۳ - نسبت الفاظ با معانی ۱۴
- ۲ - ۴ - جزئی و کلی - متواطی و مشکک - نوع اضافی - فرق کل و کلی ۱۵
- ۲ - ۵ - کلیات (کلی منطقی، طبیعی و عقلی) ۱۸
- ۲ - ۶ - مطالب چهارگانه (ما، هل، لم، ای) ۱۹
- ۲ - ۷ - حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی ۲۰
- ۲ - ۸ - مقولات ۲۱
- ۲ - ۹ - تقسیمات عرضی ۲۳
- ۲ - ۱۰ - تعریف و اقسام آن ۲۴
- ۲ - ۱۱ - تطبیق ۲۹

فصل سوم: قضایا و قیاس

بخش اول: قضایا

- ۳ - ۱ - ۱ - تعریف قضیه ۳۳
- ۳ - ۱ - ۲ - تقسیم قضیه حملیه به محصله و معدوله ۳۵
- ۳ - ۱ - ۳ - جهات قضایا (موجّهات) ۳۷

۴۶ ۳ - ۱ - ۴ - تقابل

۴۷ ۳ - ۱ - ۵ - احکام قضایا

بخش دوم: قیاس

۵۲ ۳ - ۲ - ۱ - تعریف قیاس

۵۳ ۳ - ۲ - ۲ - اصطلاحات قیاس

۵۳ ۳ - ۲ - ۳ - اشکال اربع

۶۰ ۳ - ۲ - ۴ - قیاس‌های اقترانی شرطی

۶۳ ۳ - ۲ - ۵ - قیاس خلف

۶۵ ۳ - ۲ - ۶ - تطبیق

فصل چهارم: برهان و مغالطات

بخش اول: برهان

۶۹ ۴ - ۱ - ۱ - تعریف برهان

۷۱ ۴ - ۱ - ۲ - انواع یقینیات

۷۴ ۴ - ۱ - ۳ - قضایای هفت‌گانه غیر یقینی

۴ - ۱ - ۴ - تمثیل ۷۶

بخش دوم: مغالطات

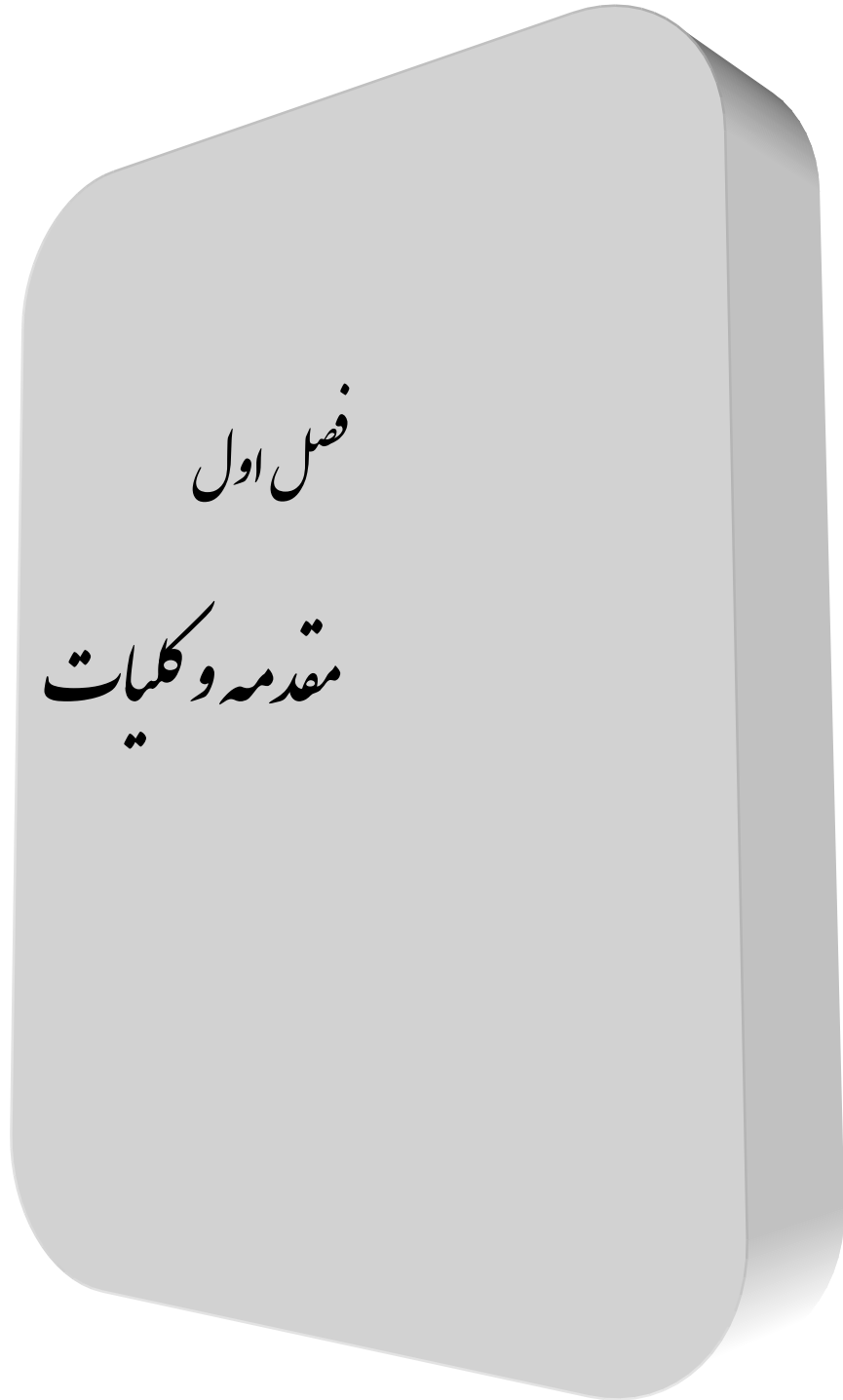
۴ - ۲ - ۱ - تعریف مغالطه ۸۰

۴ - ۲ - ۱ - انواع مغالطات ۸۰

۴ - ۲ - ۲ - تطبیق ۹۶

نتیجه گیری ۹۷

منابع و مأخذ ۱۰۲



در میان اندیشمندان مسلمان سه مکتب فلسفی مهم مطرح بوده است: مکتب مشایی، اشراقی و حکمت متعالیه. این سه مکتب، در عین اشتراک در بسیاری از امور مابعدالطبیعی، منطقی و معرفت شناختی، هر کدام به ویژگی‌هایی شهرت یافته‌اند. برای مثال ویژگی مکتب فلسفی اشراقی بهره‌گیری از سلوک قلبی و مجاهده نفسانی در راه کشف حقایق است. از آنجایی که سهروردی یک فیلسوف عرفانی و ذوقی است در منطق نیز نظراتی داشته است.

درباره سهروردی، دو گروه به افراط و تفریط، سخن گفته‌اند: گروهی او را چنان بزرگ می‌دانند که هر کسی نباید به خود اجازه ادعای فهم مطالب او را بدهد، اما گروه دیگر، چنان تعصب دینی دارند که هرگونه دانش و اندیشه‌ای را که در متون دینی دخالت داشته باشد، نامشروع می‌دانند آنها نه تنها فلسفه و حکمت اشراق، بلکه حتی طبیعیات و منطق را نیز خطرناک می‌دانند.

البته ما، در پی بررسی دو مکتب مشاء و اشراق در مسائل منطقی هستیم که شیخ اشراق در بخش اول کتاب حکمه‌الاشراق خود مسایل منطقی را ذکر کرده است. اگر کسی بخواهد حکمه‌الاشراق را در یابد، باید پیش‌تر، کتاب مطارحات و تلویحات را خوانده باشد.

پایان‌نامه پیش‌رو متشکل از چهار فصل است: فصل اول مقدمه و کلیات است که در این قسمت به تعریف مسأله، سوالها و فرضیات تحقیق و هم چنین به اصطلاحات مرتبط با تحقیق و سوابق پژوهشی موضوع پرداخته‌ام. در فصل دوم که منطق تعریف است به تعریف علم و اقسام آن، به دلالت و نسبت الفاظ با معانی و هم‌چنین به جزئی و کلی، کلیات و سایر مطالب از جمله مطالب چهارگانه (ما - هل - لم - ای) و حمل اولی و شایع را بررسی کرده‌ام و سرانجام در انتهای فصل به مقولات ده گانه و تعریف و اقسام آن و تطبیق دو دیدگاه (سهروردی و مشاء) پرداخته‌ام. فصل سوم شامل دو بخش است، بخش اول در رابطه با قضایا است که در آن ابتدا به تعریف قضیه و تقسیم قضیه حمله به محصله و معدوله و سپس به جهات قضایا (موجهات) توجه داشته و در انتهای این بخش به بحث تقابل و احکام قضایا پرداخته‌ام. بخش دوم این فصل قیاس است که در آن به مباحثی چون تعریف و اصطلاحات قیاس، اشکال اربع، قیاس‌های اقتزانی شرطی و قیاس خلف و سرانجام تطبیق دو دیدگاه پرداخته‌ایم. سرانجام فصل پایانی نیز شامل دو بخش است که بخش اول آن برهان، شامل مباحثی چون: تعریف برهان، انواع یقینیات، قضایای هفت‌گانه غیر بدیهی و تمثیل است. بخش دوم آن مغالطات است که شامل: تعریف مغالطه، انواع مغالطه و تطبیق دیدگاه سهروردی و مشاء در این باره است. در راه تدوین این پایان‌نامه از منابع اصلی زیر استفاده شده است

که عبارتند از: حکمه الاشراق، تلویحات و مطارحاتِ سهروردی، و اشارات و تنبیهات، شفاء ابن سینا. امید است که این پایان‌نامه راه‌گشای سهروردی‌شناسان در بخش منطق باشد.

۱-۲- تعریف مسأله:

فلسفه اشراق با توجه به مبانی و اصولی که دارد در برخی موارد با منطق ارسطویی قابل طرح و تبیین نیست به همین دلیل سهروردی قبل از تبیین فلسفه خود به نقد و بازسازی منطق ارسطویی پرداخته و با مبانی معرفت‌شناسی خاص خود پاره‌ای از قواعد و حتی اصول منطق مشایی را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

در این رساله سعی بر این است که موارد اختلافی دو نظام مشایی و اشراقی در بخش منطق مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته و نقدها و نوآوری‌های سهروردی در منطق نشان داده شود که ما به عنوان نمونه می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

الف) سهروردی تقسیم‌بندی ارسطویی و پیروان مشایی او را در باب مقولات عشر مورد چالش قرار داده و به دنبال آن امکان ارائه تعاریف حدی به ویژه حد تام را منتفی دانسته است و تقریباً ادعای مشاء بر ارائه تعریف حدی را رد کرده است.

ب) او همچنین در باب قضایا و اقسام آن به تفاوت جدی جزئی و کلیه از حیث معرفت‌شناسی و رابطه آن با هستی‌شناسی پرداخته و ناچار شده است همه قضایای جزئی را با یک تحلیل قابل قبول به کلیه یا به تعبیر دقیق‌تر محیطه برگرداند که به نظر می‌رسد از نظر معرفت‌شناسی نقطه قابل تأملی باشد.

پ) در باب جهات قضایا به ضرورت بتّانه اشاره کرده است که در منطق یک نوآوری بسیار بزرگی است.

ت) او در مورد صدق و کذب قضایای موجبه و معدوله و سالبه محصله نقطه نظرات متفاوت و ارزشمندی مطرح کرده است و بالاخره در مورد شرایط انتاج ضروب شکل چهارم قاعده عکس بحث‌های مربوط به مغالطات و مبادی برهان نقطه نظرات بسیار بدیع و قابل قبولی دارد که همه آنها را می‌توان به عنوان نقدهایی بر منطق مشاء و نوآوری‌های سهروردی قلمداد کرد و این رساله انجام چنین پژوهشی را دنبال می‌کند.

۱-۳- سؤال‌های اصلی تحقیق:

- الف) نقدهای سهروردی بر منطق مشاء مبنایی است یا بنایی؟
 ب) نوآوری های سهروردی در مسائل منطقی کدامند؟
 پ) چه پاسخ هایی می توان از منظر مشای بر سهروردی ارائه داد؟

۱-۴- فرضیه های اصلی تحقیق:

- الف) نقدهای سهروردی اغلب مبنایی بوده و ناشی از نپذیرفتن مقولات عشر ارسطویی و کلی طبیعی و هیولا است.
 ب) طرح ضرورت بتاته، تأویل قضایای جزئی به محیطه، و... که اینها از نوآوری های سهروردی در منطق است.
 پ) چون اشکالات سهروردی بر مشای مبنایی است؛ لذا پاسخ این شبهات صرفاً باتبیین مبانی هستی شناسی مشایی به ویژه قبول کلی طبیعی و هیولا و بحث مقولات امکان پذیر است.

۱-۵- اصطلاحات تحقیق:

- الف) افتراض: تبدیل قضیه کلی به جزئی و جزئی به کلی، مثلاً چون بخواهند قضیه جزئی را به قضیه کلیه مبدل سازند، آن بعض را که محکوم علیه است، بفرض تعیین می کنند و لفظی مفرد محصل یا معدول به جای آن می نهند، مثلاً چون بخواهند قضیه جزئی «بعضی مردمان کاتب نیستند» را کلی کنند، می گویند: «هیچ امّی کاتب نیست» و چون بخواهند قضیه «بعضی مردمان کاتب هستند» را کلی کنند، گویند: «هر غیر امّی کاتب است» و اگر صغری سالبه بود، قلب مقدمات کنند و اگر عکس و قلب مفید نباشند به سبب آنکه صغری سالبه جزئی باشد، افتراض کنند و گاه به خلف بیان کنند.
 ب) اشکال اربع: شکلهای چهارگانه قیاس، قیاس از لحاظ موقعیت حدوسط در دو مقدمه (صغری و کبری) به چهار شکل منقسم می شود. اگر حد وسط در صغری محمول و در کبری موضوع باشد، شکل اول است، مانند: «هوا جسم است - هر جسمی دارای وزن است - پس هوا دارای وزن است». اگر حدوسط در هر دو مقدمه محمول باشد، شکل دوم است، مانند: «نفت قابل احتراق است - هیچ فلزی قابل احتراق نیست - پس نفت فلز نیست». و اگر حدوسط در هر دو مقدمه موضوع باشد، شکل سوم است مانند: «هر انسانی حیوان است - هر انسانی ناطق است - پس بعضی حیوانات ناطقند». شکل چهارم عکس شکل اول است.
 پ) استثناء کردن: اثبات یا نفی مقدم یا تالی در قیاس شرطی. وجه تسمیهی آن این است که در عربی مقدم یا تالی را با قضیه ای که با «لکن» از ادات استثناء آغاز می شود، اثبات یا نفی می کنند. متصله موجب

لزومی را چون استثناء عین مقدم او کنند، منتج عین تالی او باشد و اگر منفصل از دو جزء بود و عین هر یک از دو جزء را استثناء کنیم نتیجه، نقیض جزئی که باقیمانده است، می‌شود. مانند «جهان یا حادث است یا قدیم - جهان قدیم است - پس جهان حادث نیست».

ت) اقتران: تالیف چند قضیه به قصد آنکه مستلزم نتیجه‌ای باشد، خواه حقیقتاً قولی دیگر از آن استنتاج شود، خواه نشود. و هر تالیف که به صدد استلزام قولی بود، اگر مستلزم بود و اگر نبود، آن را اقتران می‌خوانند و آن مؤلف را قرینه خوانند. در این صورت گرد آمدن دو مقدمه را اقتران خوانند و صورت گرد آمدن را شکل می‌نامند. مانند: «الف ب است - ب ج است - پس الف ج است»

ث) اوسط: جزئی که هم در صغری و هم در کبری می‌آید و موجب ثبوت اکبر برای اصغر یا سلب اکبر از اصغر می‌شود مانند پستاندار در قیاس زیر: «خفاش پستاندار است - هر پستانداری دارای ریه است - پس خفاش دارای ریه است». اوسط همیشه در قیاس حذف می‌شود.

ج) اولیات: اولیات قضایای کلی است که خود به خود روشن و معلوم است و احتیاج به اثبات ندارد، و به هر انسان سلیم‌الفطره‌ای عرضه شود، بی‌چون و چرا آن را می‌پذیرد مانند: «کل از جزء خود است - اجتماع نقیضین محال است - اگر از دو مقدار مساوی یک مقدار کم شود، باز با هم مساوی‌اند». یقین نسبت به این-گونه قضایا ناشی از ذات آن قضایا است، نه از امری خارج. در صورتی که قضایای غیر اولی باید به وسیله مقدمات دیگر ثابت شود تا یقین بدان حاصل آید. بیان مطلب آنکه یقین ما نسبت به یک قضیه پدیده‌ای است نفسانی. و همه پدیده‌ها ممکن‌الوجودند و بدون علت پدید نمی‌آیند. پس یقین ما هم حتماً معلول چیزی است. حال این علت یقین ما به محتوای قضیه یا در درون خود قضیه است، یعنی تنها توجه به خود آن قضیه، یقین را در ما برمی‌انگیزد، یا علت خارج از آن است. مراد از اینکه خود قضیه علت یقین است، این است که صرف تصور اجزاء قضیه و نسبت بین آنها موجب حکم و یقین به نسبت می‌شود. «مثل سلب شی از نفس شی که محال است: سنگ، سنگ نیست». بنابراین در این‌گونه قضایا ذهن احتیاج به چیز دیگر و رای تصور موضوع و محمول و نسبت ندارد. اساس و زیربنای تفکر آدمی همین اولیات است و تمامی علوم عقلی مخصوصاً ریاضیات مبتنی بر آنها است.

چ) برهان: برهان قیاسی است که مقدمات آن منحصرأ از قضایای یقینی، یعنی (محسوسات، اولیات، تجربیات، متواترات، حدسیات و قضایایی که قیاسات آنها با آنها است) یا از قضایایی که در تحلیل منتهی به یقینات شود تالیف شده است و قیاس هم البته از ضروب منتج است. چون در برهان، مقدمات یقینی و

ضروری است و نتیجه هم لازم مقدمات است، در صورتی که مقدمات مولف به تالیفی صحیح باشد، نتیجه هم بالذات و بالضرورة یقینی است و یقین، اعتقادی است جازم موافق واقع، و اعتقاد جازم مرکب از دو تصدیق است: یکی تصدیق به فلان نسبت و دیگری تصدیق به اینکه نقیض آن کاملاً باطل است. بنابراین قیاس برهانی شریفترین نوع قیاس است یعنی قیاسی است که هم صورت و هم ماده آن هر دو در نهایت استواری و اتقان است و بنابراین نتیجه‌اش کاملاً متقین است و در آن مجالی برای چون و چرا نیست.

(ح) برهان خلف: برهانی که در آن مطلوب را با ابطال نقیض آن ثابت می‌کنند پس این قیاس ابتدا متوجه اثبات مطلوب نیست، بلکه توجهش به ابطال نقیض آن است و چون اجتماع نقیضین محال است از ابطال نقیض هر قضیه، صدق آن قضیه معلوم می‌شود. پس این نوع برهان از نقیض مطلوب با مقدمه‌ای غیر متنازع تالیف می‌شود تا انتاج حکمی ظاهرالفساد کند و از اینجا معلوم شود که علت این انتاج، نقیض مطلوب بوده است. بدین ترتیب برهان این نوع قیاس را معمولاً قیاس خلف (ضمّ خاء) می‌نامند. اما ابن‌سینا در شفاء (به فتح خاء) را ترجیح می‌دهد یعنی قیاس که کلام را به محال بودن سوق می‌دهد.

(خ) تصور: صورت ذهنی که اسناد چیزی به چیز دیگر نباشد، مانند صورتی از ماه، خورشید، زمین و... در ذهن ما موجود است.

(د) تصدیق: اسناد چیزی به چیزی دیگر به ایجاب یا سلب، مانند تصدیق به اینکه «زمین کروی است». هر تصدیق مستلزم سه تصور، یعنی موقوف به سه تصور است: الف) تصور محکوم‌علیه یا موضوع، یعنی آن چیزی که بر او حکم می‌شود. ب) تصور محکوم‌به یا محمول، یعنی آن چیزی که به موضوع اسناد داده می‌شود. پ) تصور نسبت محمول به موضوع.

(ذ) تقابل: تقابل دو قضیه عبارت از اختلاف آن دو در سلب و ایجاب، با وحدت موضوع و محمول. بنابراین دو قضیه متقابل موضوع و محمولشان یکی است و تنها کیف (سلب و ایجاب) در آن مختلف است مانند: «هر قارچ سمی است - هیچ قارچی سمی نیست - پس هرگاه کیف قضیه‌ای را تغییر دهیم بدون تغییر موضوع و محمول، قضیه‌ای که به دست می‌آید متقابل قضیه نخستین است.

(ر) جوهر: آن ماهیتی است که قائم به خود است یعنی وجودش حال در موضوع نباشد به تغییر دگر ماهیتی است که چون در خارج یافت شود، حال در موضوع یعنی حال در محل نباشد، مانند جسم، بر خلاف عرض که همواره حال در محلی است و قائم بدان است. مراد از موضوعی که ددر تعریف جوهر مأخوذ است

محلّی است که قائم به خود و مقدم حال باشد و احتیاجی به حال نداشته باشد مثلاً جسم محلّ است برای رنگ، شکل، سردی، گرمی و امثال آن.

ز) تعریف یا معرفّ: مجموعه تصورات معلومی است که موجب معلو شدن تصور مجهول باشد مثلاً وقتی کودکی اسم زرافه را می‌شنود و تصویری از آن ندارد، می‌پرسد: زرافه چیست؟ در جواب گفته می‌شود: حیوانی است علفخوار، سمدار با فلان اندازه و دارای دستهای بلندتر از پا و گردنی دراز که بیشتر از برگ درختان تغذیه می‌کند و مجموع این تصورات از حیوان و علفخوار و سمدار و . . . معرفّ یا تعریف نام دارد. چنانکه معلوم است تصورات آدمی بر دو قسم است: یکی تصورات بدیهی که خود به خود معلوم و روشن است و از اکتساب مستغنی است. این گونه تصورات نیاز به تعریف ندارد و اساساً قابل تعریف نیست مانند: «تصور وجود، وحدت، حرارت، غم شادی و . . .» دیگری تصورات غیر بدیهی است که احتیاج به اکتساب دارد و از چند تصور دیگر بدست می‌آید مانند: «تصور آب، آتش، درخت و . . .» مثلاً آب تصویری است مرکب که از چند تصور حاصل شده است مثل جسم، سیال، بی‌بو و شفاف و . . . روی هم رفته معرفّ یا تعریف آن است. تصورات بدیهی بسیار محدود است و می‌نوان بسهولت آنها را برشمرد و فهرستی از آنها تهیه کرد در صورتی که تصورات مکتسب بی-شمار و نامحدود است.

س) قضیه: گفتاری که محتمل صدق و کذب باشد و به عبارت دیگر قولی که قابل تصدیق و تکذیب باشد مانند: «زمین کروی است». قضیه، مرکب تام خبری است و بنابراین بر جمله‌های انشائی اطلاق نمی‌شود. قضیه مرکب از سه جزء است یکی آنچه درباره آن خبری داده می‌شود یعنی چیزی با ایجاب یا به سلب به آن اسناد داده می‌شود، و آن را موضوع یا محکوم علیه نامند. مانند زمین در مثال فوق و دیگر آنچه به موضوع نسبت داده می‌شود آن را محمول یا محکوم به گویند مانند کروی در مثال مذکور و دیگری لفظی که دلالت بر اسناد و ربط محمول به موضوع دارد و آن را رابطه گویند مانند است و نیست.

ش) قضیه بتّانه: از اصطلاحات شیخ اشراق به معنی قضیه ضروریه است. به نظر وی تمام قضایای موجهه قابل تحویل به قضیه بتّانه (از بت به معنی قطع و جزم) است. به این دلیل که وجود، خود کاشف از وجوب است و حیثیت وجود، حیثیت ابایی از عدم است حال اگر ما جهت را جزء محمول بگیریم، چنانچه در قضایای معدوله ادات سلب را جزء محمول می‌گیریم، همه قضایای موجهه به بتّانه باز می‌گردد.

ص) قیاس: یکی از اقسام حجت و استدلال و آن قولی است مؤلف از قضایا به نحوی که لذاته قولی دیگر از آن لازم آید. مانند: «سقراط با فضیلت است - هر با فضیلتی خوشبخت است - پس سقراط خوشبخت است»

قیاس مهمترین و متقن‌ترین اقسام استدلال و عمده‌ترین بحث منطق قدیم است و آن مؤلف از چند قضیه است (حداقل دو قضیه) که ضرورتاً نتیجه‌ای از آن‌ها برمی‌آید.

ض) کلی طبیعی: مفهوم کلی که از اعیان جزئی مستفاد می‌شود، مانند مفهوم انسان، اسب، آهن، فلز و... و نفس از اشراق نوری که از مبادی او بحسب استعداد بر او فایض شود، تجریدی اکتساب کند، تا آن ماهیت را که مجمع اعراض غریب است، و مستعد قبول اضداد و متقابلات، به تنهایی ادراک کند و آن طبیعت آن محسوس باشد که آن را کلی طبیعی می‌خوانیم. لفظ کلی به اشتراک بر سه معنی اطلاق می‌شود: اول آنچه قابل وقوع شرکت باشد در وی چنانکه که گفتیم آن را کلی منطقی، دوم چیزهایی که به این صفت موصوف تواند بود از اعیان موجودات، مانند انسان و سواد و غیر آن. چه ماهیت‌هایی مانند انسان و سواد و غیر آن هم شایستگی آن را دارند که با قبول شرکت مقارن شوند تا انسان و سواد کلی باشند و هم شایستگی آن که با منع شرکت مقارن شوند، مانند این انسان و این سواد، تا انسان و سواد جزئی باشند. پس این ماهیات را که محلّ این تقابل باشند کلی طبیعی خوانند و محمول باید که کلی بود و هم بر کل، و سوم آنچه مرکب باشد از دو قسم یعنی اعیان موجودات از آن روی که قابل شرکت باشند و مقول شرکت بر کثیر و آن را کلی عقلی خوانند.

ط) مغالطه یا سفسطه: قیاسی است که مقدمات آن از مشبّهات (این نوع قضایا به سبب مشابهت با حق بر ظواهر عقول رواج می‌یابد و وقتی آن را بر وجه باطل استعمال کنند، آن را مشبّهات می‌خوانند مانند: «خدا نور است» در حالی که مراد نور محسوس باشد) فراهم می‌آید یعنی از قضایایی که شبیه قضایای یقینی است ولی در واقع مانند آنها یقینی و صادق نیست. سبب بکار بردن قضایای شبه یقینی در سفسطه آن است که آن را بر عقول رواج دهند پس سفسطه شبیه استدلال صحیح و درست است و علت فریبندگی آن نیز همین است. بنابراین روش سفسطه روشی است مذموم و ناپسند؛ زیرا کار آن باطل کردن حق است و حق جلوه دادن باطل.

۱ - ۶ - سوابق پژوهشی موضوع:

در مورد نقدهای سهروردی بر منطق مشاء اجمالاً می‌توان کتاب شعاع اندیشه و شهود در فلسفه‌ی سهروردی را تنها کتاب، در مقایسه‌ی آراء سهروردی و مشاء است، نام برد. البته کتابهای با ارزشی در زمینه سهروردی شناسی به چاپ رسیده است از جمله آثاری از مهدی محقق، دکتر نصرالله پورجوادی و دکتر سید جعفر سجّادی و دیگران که درباره اندیشه اشراقی و منطقی سهروردی نگارشی داشته‌اند.

۱-۷- بیان روش و مراحل انجام کار تحقیق:

روش کار در این پایان‌نامه، کتابخانه‌ای بوده است که هم از منابع دست اول و هم از سایر منابع استفاده شده است، که با جمع‌آوری مطالب از این منابع و فیش‌برداری از آنها، به بیان مطالب حکمای مشای پرداخته و سپس آرای سهروردی را در آن موضوعات بررسی کرده‌ایم. در پایان هم نتیجه‌ای با توجه به آن مطالب تدوین کرده‌ایم.

فصل دوم

منطق تعریف

۲-۱- علم و معرفت

علم عبارتند است از صورتی از شی که در نزد عقل حاصل می‌شود مانند: علم ما به فلان شخص یا به فلان حیوان، یا اینکه زمین کروی است. مثلاً از کسی که شما تاکنون او را ندیده و اسمش را نشنیده باشید، صورتی از او در ذهن شما موجود نیست، اما همین که او را دیدید و شناختید صورتی از او در ذهن شما می‌آید و در این حال شما علم و آگاهی تازه‌ای حاصل کرده‌اید. علم بر دو نوع است: یکی ادراک حضوری یا اشراقی و دیگری حصولی یا صوری، این یکی از تقسیم بندی‌های رایج در باب علم است.

علم حصولی: حضور عین معلوم پیش عالم است، بر خلاف علم حصولی که اشیا به واسطه صور در ذهن نقش می‌بندند. علم حصولی به دو قسمت تصور و تصدیق تقسیم می‌شود و تصور عبارتند است از: حصول صورتی از شی در ذهن، مثلاً صورتی از درخت یا هر چیزی که می‌بینیم صورتی از آن در ذهن ما نقش می‌بندد و تصدیق: نسبت دادن چیزی به چیز دیگر، اینکه بگوییم درخت برگ دارد، یعنی برگ داشتن را به درخت نسبت دادیم. هر کدام از تصور و تصدیق به بدیهی و اکتسابی تقسیم می‌شوند:

تصور بدیهی: تصور مفهوم وجود یا شناخت ما از مثلث.
تصور اکتسابی: تصور ما از حقیقت الکتریسته یا تصور جزیره.
تصدیق بدیهی: کل از جزء بزرگتر است.
تصدیق اکتسابی: زمین در حال گردش به دور خورشید است یا آب از دو مولکول اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است.

شیخ اشراق، وجود ذهنی را مقسم تصور و تصدیق دانسته است و اینکه حکمای مشاء تصور و تصدیق را به بدیهی و اکتسابی تقسیم می‌کنند، او این تقسیم بندی را تغییر داده و نظر خود را چنین بیان می‌کند: شناخت انسان یا فطری است یا غیر فطری، و آنچه به شناخت درنیامده، چنانچه برای شناسایی آن صرف توجه فکر و عبور از خاطر کفایت نکند و از طریق مشاهده راستین، که ویژه حکیمان است، دانست. نیز بدست نیاید، بناچار باید توسط معلومات مقدماتی بدست آید که از ترتیب ویژه‌ای برخوردار بوده و در نهایت از فطرت سربرآوردند و چنانچه این معلومات مقدماتی به فطریات نرسند اکتساب هر معلوم جدیدی در گروه معلومات مقدماتی بی‌پایان خواهد بود و در نتیجه، نخستین معلوم نیز هرگز حصول نمی‌پذیرد و این محال است.^۱

۱. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۳۱)، حکمه الاشراق (مجموعه دوم مصنفات)، به تصحیح هانری کربن، تهران، انستیتو ایران و فرانسه (قسمت ایران‌شناسی)، ص ۱۸

این تقسیم بندی سهروردی حاکی از روش معرفت شناسانه متفاوتی در مقایسه با روش مشائیان است. سهروردی در این نظریه، اموری که به طور فطری قابل دانستن هستند به عنوان اساس «ابصار» یا «مشاهده» مخصوص به طریقی که اشیاء واقعاً معلوم می‌شوند بکار می‌رود. ابصار در جایی است که بین فاعل شناسا و شیء هیچ‌گونه حجابی نباشد. در این صورت انسان پس از مشاهده شیء می‌تواند بی‌نیاز از تعریف آن باشد. نزد سهروردی، علم از ادراک خاصی که رویت یا مشاهده نام دارد به دست می‌آید. این ادراک که عالی‌تر از علم اسنادی بوده متکی بر علم شهودی است و در این علم، فاعل بدون واسطه مفهوم، درک مستقیمی از شیء دارد.

براساس این گفته‌ها شیخ اشراق برخلاف مشائیان که معلوم را به نوع بدیهی و اکتسابی تقسیم می‌کنند، به سه نوع معلوم قائل است و نوع سوم آن اکتسابی است، اما از طریق ترتیب ویژه مقدمات معلوم به دست نمی‌آید، طی مراحل و مراتبی از ترتیب فکر و تصفیه‌ی درون و صیقل دادن روح فراهم می‌آید و حقیقت آن انعکاس مستقیم غیب مکنون بر ضمیر عالم است و به آن اشراق می‌گویند.

۲-۲- دلالت

دلالت، بودن شیء است بطوریکه از علم بدان، علم به چیز دیگر حاصل می‌شود، مثلاً دیدن دود دلالت بر آتش دارد. دلالت به سه قسم عقلی، طبیعی، وضعی تقسیم می‌شود، مثال دلالت عقلی: همان مثال دود که در قسمت بالا ذکر کردیم. مثال دلالت طبیعی: مثلاً سرخ شدن صورت کسی گاهی دلالت بر خجالت کشیدن وی دارد، یعنی بیان حالات درونی افراد. مثال دلالت وضعی: مثلاً تابلوهای راهنمایی و رانندگی که در کنار جاده‌ها گذاشته‌اند مثل تابلوی سبقت ممنوع، یعنی این گونه علائم را افراد وضع کرده‌اند. در اینجا بحث ما بر روی دلالت وضعی است که به دو قسم لفظی و غیر لفظی تقسیم می‌شود. دلالت وضعی لفظی نیز به سه قسم مطابقه، تضمّن و التزام تقسیم می‌شود.

دلالت مطابقه: لفظ بر تمام معنای موضوع له دلالت می‌کند، مثلاً دلالت لفظ کتاب بر تمام معنای کتاب، یا مثلاً هنگامی که می‌گوییم خانه، منظورمان تمام حیاط، اطاقها، در پنجره‌ها و غیره می‌باشد. دلالت تضمّن: لفظ بر قسمتی از موضوع له دلالت می‌کند، مانند لفظ کتاب تنها بر جلد آن یا بر برگه‌های آن، یا مثلاً دیوار خانه کسی خراب شده باشد و او بگوید: «خانه‌ام خراب شده است» مراد او از خانه در این جمله دیوار خانه است نه تمام خانه.

دلالت التزام: لفظ بر معنایی دلالت می‌کند که بیرون از معنای موضوع له، اما همراه آن است چون همیشه با هم بوده‌اند، مانند دلالت دوات بر قلم یا سقف بر دیوار، یا دلالت رستم بر شجاع بودن. یعنی ملازمه ذهنی، ملازمه خارجی را به دنبال دارد.

ابن سینا در این باره چنین می‌گوید:

«الفظ يدل على المعنى اما على سبيل المطابقيه، بان يكون ذلك الفظ موضوعا لذلك المعنى و بازائه، مثل دلالة «المنثل» على الشكل المحيط به ثلاثة اضلع، و اما على سبيل التضمن بان يكون المعنى جزءاً من المعنى الذي يطابقه اللفظ: مثل دلالة «المنثل» على «الشكل» فانه يدل على «الشكل» لا على انه اسم الشكل، بل على انه اسم لمعنى جزوه الشكل، و اما على سبيل الاستتباع و الالتزام، بان يكون الفظ دالا بالمطابقه على معنى، و يكون ذلك المعنى يلزمه معنى غيره كالرفيق الخارجى، لكالجزء منه، بل هو مصاحب ملازم له، مثل دلالة لفظ «السقف» على «الحائط» و «الانسان» على «قابل صنعة الكتابة»^۱

مشائیان معتقدند که دلالت تضمّن و التزام بدون تحقق دلالت مطابقه امکان پذیر نمی‌باشد برای اینکه دلالت لفظ بر جزء معنی و بر معنای بیرون معنی موضوع له بدون دلالت آن بر تمام معنی موضوع له امکان پذیر نیست، پس دلالت تضمّن و التزام از فروع دلالت مطابقه شمرده می‌شود و عکس این مساله را صادق نمی‌دانند؛ «زیرا مواردی هست که در آن معنی موضوع له، لفظ بسیط بوده و معنی بیرون نیز برای آن در نظر گرفته نمی‌شود در اینگونه موارد دلالت مطابقه تحقق می‌پذیرد ولی از دلالت تضمّن اثری نیست»^۲

سهروردی دلالت مطابقه را، دلالت قصد و دلالت تضمّن را، دلالت حیطه و دلالت التزام را دلالت تطفّل نامیده است. سهروردی برخلاف حکمای مشاء که دلالت مطابقه را خالی از دلالت التزام دانسته از نوعی تلازم بین این دو دلالت اعتراف کرده است، یعنی دلالت مطابقه با دلالت التزام و دلالت التزام با دلالت مطابقه همراه است؛ زیرا می‌گوید: در جهان هستی چیزی را نمی‌توان یافت که از هرگونه واقعیت خارجی، برکنار باشد و هیچ گونه رابطه‌ای با بیرون از خود نداشته باشد؛ زیرا هر ذات و هویتی که در عالم متحقق باشد مقتضی نوعی از آثار می‌باشد. یک حقیقت موجود به گونه‌ای است که اگر مانعی در برابر آن قرار نگیرد همواره اثر خود را آشکار می‌نماید و به این ترتیب کسانی که برخی از حقایق موجود را بی اثر پنداشته و آن را از هر گونه خارج لازم، عاری و برکنار دانسته‌اند در اشتباهند و در صورتی که تلازم میان

^۱ . ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ ه. ق)، الشفاء. منطق، قم، نشر وزارت المعارف العمومیه، جلد ۱، ص ۴۳

^۲ . ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۴)، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، ص ۱۳۸